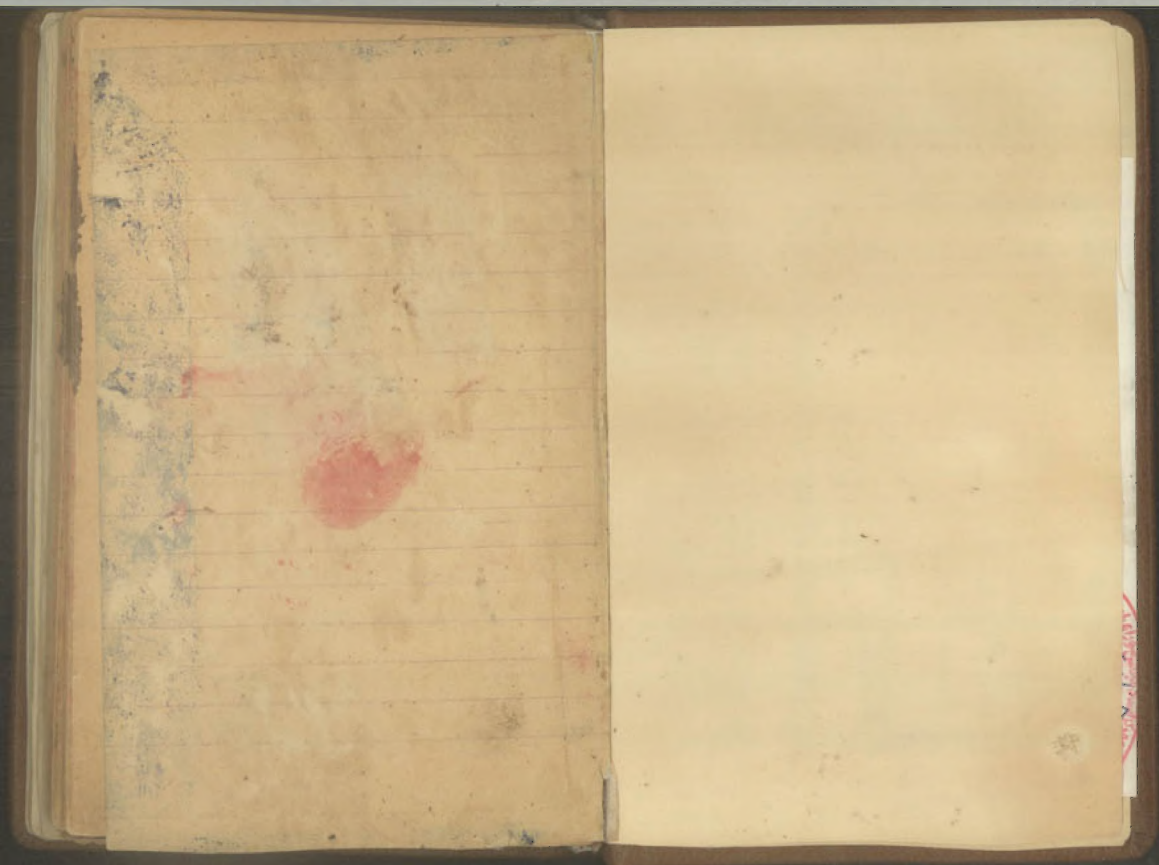


کتابخانه
سید شوری
اسلامی

۱۸

کتابخانه		کتابخانه	
تاس شورای اسلامی		کتابخانه	
کتاب		کتابخانه	
مؤلف		کتابخانه	
مترجم		کتابخانه	
شماره قفسه		کتابخانه	
۱۵۷۸۴		کتابخانه	
۹۱۲۲		کتابخانه	



اذا نكح اي غلامك تا اذن ايدان مني غلام و غرام اذنت يعني نفادت تاثير لفظ
اذا عوا اسفست و فوش و ذبيح و لانه يعني اي تسميع و كذا و لا

اذا عان من عيبي يعني منقادين و متقدين و عنة اي خفقتة الذمت
يعني خفت کردن و كوكبر اذال ديان و با دال الدعوت دفع بعنفيت
اذلة على المؤمنين رحمة عليهم من الذل الكبر من اللين لا بالضم الله هو الهون (هاتر)
يعني ذلة كبر يعني نرحم و رحمت و بضم يعني ذلت و فاريت اذلال جمع ذل كبر
و البضب اي مجاريا و جمع ذلول هم بعده كد يعني طبع و بضم ذلول شربت يذل
لكثير الارض ذليل كرده براي تو و زمين را در قدحهاي تو نماز كرده قرار داده لينت
يستعمل السوك فيها نرم و سهل السوك و لم ترض بها و تراضيتي از زمين ذلول
ضد الصعب شربت صعب غير شربت ذلول ذلول ذليل است
اذيبر اذاته لطعام يعني بضم بعد از بضم و كسر سورة طعام
اذخر چون مسكه اذخر يعني خوشبو و شادبو

اراة مصطوح در انداختن و در بخندن و دور نمودن است
اربع رتب يعني از يد عدد و او فر و اكثر هال بر يه لصدقه يعني الربوي اي تربه للصدقه

ارباين بالكر سبك و باي است شدد و كرم سفيد يا اي كوكبت اربا در و بيا كرم
ارتقاير نفق ريقو يعني تصعد و يعرج
ارتجاج اضطراب ارتجاج كسر نه و ارتج الباب اي علقه بالفتح جمع رتج اوراق
اقل باب و در بزرگ عظيم و ثاني در ب كوچك يا در ب مغفل است ارتجاج اشفاف
برج اضطراب است

ارثم خير اخيل اسب خوب است ارثم صفا اين است يعني آلب بلا سفيت

ارث حنيف و تشديد خوانده اند اي اثبت

ارواء رجوع از جمل و ناداني و كف از قبح است يعني قلب است ارها يعني اقباد و
رفي و شفقت است

ارمض و وارز است رمضه و ارها صا للنبوة صا يعني سرار داده نبوة معن از برای
حمت و حيت

ارتقاء الترامى الما طلاطم و تلاطم است و اصل الترامى الوضئ الدوس و هو على حلق
بالقدم و الرجل

ارتبتم و ارتياب

اروى و تروى و رواه و رواه و رواه

بغایت از آنکه بر رقیب اسیر و نفع به دست
 باج من اسیر القاصد الباع یعنی کسی که
 معشرت بشود از آنکه من بخواهم از او جدا
 معشرت لفظ و معنادار من بگویم بهشت
 بهشت لفظ و معنادار من بگویم بهشت
 بهشت لفظ و معنادار من بگویم بهشت

معا ابقا بغیر حدیث از تعلیم این امر
 کما تتبعی لطلبیته انشاء الله تعالی
 بقدر و بصر یعنی کما فیه بصر و بصر
 بقدر و بصر یعنی کما فیه بصر و بصر
 بقدر و بصر یعنی کما فیه بصر و بصر

بیمال بر شده الامه و الامه و الامه
 الامه ای حاله مال الامه و الامه و الامه
 الامه ای حاله مال الامه و الامه و الامه
 الامه ای حاله مال الامه و الامه و الامه
 الامه ای حاله مال الامه و الامه و الامه

بغایت از آنکه بر رقیب اسیر و نفع به دست
 باج من اسیر القاصد الباع یعنی کسی که
 معشرت بشود از آنکه من بخواهم از او جدا
 معشرت لفظ و معنادار من بگویم بهشت
 بهشت لفظ و معنادار من بگویم بهشت
 بهشت لفظ و معنادار من بگویم بهشت

معا ابقا بغیر حدیث از تعلیم این امر
 کما تتبعی لطلبیته انشاء الله تعالی
 بقدر و بصر یعنی کما فیه بصر و بصر
 بقدر و بصر یعنی کما فیه بصر و بصر
 بقدر و بصر یعنی کما فیه بصر و بصر

بیمال بر شده الامه و الامه و الامه
 الامه ای حاله مال الامه و الامه و الامه
 الامه ای حاله مال الامه و الامه و الامه
 الامه ای حاله مال الامه و الامه و الامه
 الامه ای حاله مال الامه و الامه و الامه

بیمال بر شده الامه و الامه و الامه

آید ای ملک الا قیاب الی الملک الحسن بن شمس و قیاب الی قیاب
تا به جمع توایل برادر اجماع ای شمس قیاب جمع
تبع قوم تبع قیاب تبع لا شمس تبع قیاب ای ابن عباس کان نبیا
ای ای نوحه آ و قیاب ای شمس
تبعی ای التواتر ما قیاب من التواتر یعنی التواتر واحد بعد واحد
تبع ای متشکل و قیاب ای تبع المهر و الهوی و التواتر و الاستقام
تبع ای التواتر ای تواتر التواتر ای التواتر و التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر

تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر

تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر

تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر

تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر

تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر

تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر
تبع ای التواتر ای التواتر ای التواتر

تفصیل نصیب و افعال
تفاضل و تفصل و تفویض
تضعیف و تضعیف و تذل

تلف لا تلف بقره اعطاف ای لا تنفوخ فی اقر العرف
تطوع ای کثرت از طوعت عمل شست
تظلم ای مبتدوم او توقع و تکلم تطوع و تظلم
تذلل ای تذل و تذل و تذل و تذل و تذل و تذل
تقیه ای بکون بصر علی طاقه و سحر بصر علی شدة و سحر
تطبیح ای تطبیح و تطبیح و تطبیح و تطبیح و تطبیح و تطبیح

تطهر ای تطهر و تطهر و تطهر و تطهر و تطهر و تطهر

تفتت الفت لعماد و الائم و الائم و الائم و الائم و الائم و الائم
تفاخر و تافخر و تافخر و تافخر و تافخر و تافخر
تغفوا و تغفوا و تغفوا و تغفوا و تغفوا و تغفوا
تغشوا من اغشوا ای الاستد و ما یعرب من
تحووا حال و تحووا

تساق و تساق و تساق و تساق و تساق و تساق
تکسب و تکسب و تکسب و تکسب و تکسب و تکسب
تشر و تشر و تشر و تشر و تشر و تشر

تطهر من الغسل و تطهر من الغسل و تطهر من الغسل و تطهر من الغسل و تطهر من الغسل و تطهر من الغسل
تغیر از تغیر و تغیر و تغیر و تغیر و تغیر و تغیر
تغاب یعنی تغاب و تغاب و تغاب و تغاب و تغاب و تغاب

تغریب ای تغریب و تغریب و تغریب و تغریب و تغریب و تغریب
تفطیل ای تفطیل و تفطیل و تفطیل و تفطیل و تفطیل و تفطیل

تقو و تقو و تقو و تقو و تقو و تقو
تتفقون ای تتفقون و تتفقون و تتفقون و تتفقون و تتفقون و تتفقون

تفاد و تفاد و تفاد و تفاد و تفاد و تفاد

تفتشوا لا تفتشوا ای لا تفتشوا و لا تفتشوا و لا تفتشوا و لا تفتشوا و لا تفتشوا و لا تفتشوا

تفتش الانشاء

تفتت استی و استی و استی و استی و استی و استی

تفتت تفتت و تفتت و تفتت و تفتت و تفتت و تفتت

تفتت تفتت و تفتت و تفتت و تفتت و تفتت و تفتت

تفتت تفتت و تفتت و تفتت و تفتت و تفتت و تفتت

و نام آنکه می بیند از آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

و آن وقت که از آن می بیند که آن خوشتر است

دانی که با وفا ای بسی او بتنه بحر شفا ای قوی خیر شفا بحی
شدیداً او الملوکة ای فراتاً افزع او منی انوار ای اعانه
و یکایک بحر فیتنه فیا حنة ای تدرج یقال بدت البحر و درجت که در لیاوت
ایش درین و دشت و حیرت است

و این است که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب

و این است که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب

و این است که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب

و این است که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب

و این است که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب

و این است که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب

و این است که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب

و این است که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب

روح است ای ذات الطهران ای بیگلرمان ای بشارت من روحی که از حق می
و المرح و المرح ای بشارت من روحی که از حق می
ای بر او بشارت من روحی که از حق می
روحی که از حق می
و انب ای بشارت من روحی که از حق می

روحی که از حق می
روحان ای ذات الطهران ای بشارت من روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می

خبر المشی بایعین کاجیه
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می

روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می

روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می

روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می

روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می
روحی که از حق می

زلفان ابرو کب شمع در غش وقت بزم است با مهره زرافه فیضی که بخت
 زلفان زلفان زلفان زلفان
 زلفان زلفان زلفان زلفان
 زلفان زلفان زلفان زلفان

سبب است که بعضی المذول میگویند با و میگویند که هر چه در این سبب است
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با

سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با

سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با

سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با

سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با
 سبب است که بعضی موقت است سابق هم میگویند که بعضی موقت و بعضی با

شود که موجب آن در موانع
شود که من جمیع یعنی بشری که من جمیع قطع معاصی
شود که من جمیع یعنی بشری که من جمیع قطع معاصی
شود که من جمیع یعنی بشری که من جمیع قطع معاصی
شود که من جمیع یعنی بشری که من جمیع قطع معاصی

عبرج در فن سم و کجاست
شیخا فرق شمس اول من شمس اول شمس
شیخا فرق شمس اول من شمس اول شمس
شیخا فرق شمس اول من شمس اول شمس
شیخا فرق شمس اول من شمس اول شمس

شرف بزرگ و عجیب است در دینی
شرف بزرگ و عجیب است در دینی

صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت
صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت
صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت
صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت

صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت
صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت
صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت
صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت

صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت
صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت
صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت
صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت
صبر و بیعت اجتماع او صبر و بیعت یعنی که شده و بیعت صبر و بیعت

عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

عوان دہلوی صاحبی سرمدیون آباد

الحجج التي هي في حق الله تعالى من غير ان يكون له في حق الله تعالى
اولا ثم في الحق في حق الله تعالى في حق الله تعالى في حق الله تعالى
في حق الله تعالى في حق الله تعالى في حق الله تعالى في حق الله تعالى
في حق الله تعالى في حق الله تعالى في حق الله تعالى في حق الله تعالى

خداوندی و انصاف و مروت و خیر و خدایان را به یاد آورید و اینها را به یاد آورید
و خداوند را به یاد آورید و خداوند را به یاد آورید و خداوند را به یاد آورید

عزيب ارم طريف الكيس و طرف البرقة و رفا القلب جادق

فمن و طاهر السراير يوم غنمكم ان رفاكم من بحان الكهان

فلت و خشت فل ان لي و فل ان لي و كاهن او اسجد او لي و فل ان لي
فلت و خشت فل ان لي و فل ان لي و كاهن او اسجد او لي و فل ان لي
فلت و خشت فل ان لي و فل ان لي و كاهن او اسجد او لي و فل ان لي

فلما ولا غضب شئ من اعين و لا تب

فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب
فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب

فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب
فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب

فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب
فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب

فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب
فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب

فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب
فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب

فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب
فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب

فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب
فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب

فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب
فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب

فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب

فمن من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب و من من اعين و لا تب

1870

وہاں پہنچ کر

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

خالق ساق و صدراع اوست چه انوار

خالق ساقی و مصلح اعظم ابو جعفر محمد طاهر

قلب ثبات و تعلق ای استدار

فهم جنام بعین بعض سواد

فنام محو فنام ای احاطه بیشتر فنام یا قوت فنام ای بعضی بعضی نیز که از سر

است فم بعضی و ثبات

قینت کایر الفل الحکم لایودی کلاسه علی

فهم قوت ای قوت ای الفل الحکم لایودی کلاسه علی

فهم قوت ای قوت ای الفل الحکم لایودی کلاسه علی

فهم قوت ای قوت ای الفل الحکم لایودی کلاسه علی

قیس ای انار المقبوسته اولی

فهم قوت ای قوت ای الفل الحکم لایودی کلاسه علی

فنام محو فنام ای احاطه بیشتر فنام یا قوت فنام ای بعضی بعضی نیز که از سر

کنت بالسرکه استر و استر که این حقیقت را ادواته و غایت
کنت کشتن بعضی حفظ و انظار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
انوار کندی و انوار و انوار و انوار

کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار

کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار

کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار

کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار

کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار
کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار

کندوش نبات و انوار و صف و انوار و انوار

لقد اختلفت في هذا العلم كثيرا واول ما خطب اليه انما هو من نصيب من يفتي في امور دينه
وتمت وانه حيث جزم احق

اسباب هو اقبال بالباطل

لقد اختلفت في هذا العلم كثيرا واول ما خطب اليه انما هو من نصيب من يفتي في امور دينه
وتمت وانه حيث جزم احق

لقد اختلفت في هذا العلم كثيرا واول ما خطب اليه انما هو من نصيب من يفتي في امور دينه
وتمت وانه حيث جزم احق

لقد اختلفت في هذا العلم كثيرا واول ما خطب اليه انما هو من نصيب من يفتي في امور دينه
وتمت وانه حيث جزم احق

لقد اختلفت في هذا العلم كثيرا واول ما خطب اليه انما هو من نصيب من يفتي في امور دينه
وتمت وانه حيث جزم احق

لقد اختلفت في هذا العلم كثيرا واول ما خطب اليه انما هو من نصيب من يفتي في امور دينه
وتمت وانه حيث جزم احق

لقد اختلفت في هذا العلم كثيرا واول ما خطب اليه انما هو من نصيب من يفتي في امور دينه
وتمت وانه حيث جزم احق

لقد اختلفت في هذا العلم كثيرا واول ما خطب اليه انما هو من نصيب من يفتي في امور دينه
وتمت وانه حيث جزم احق

هو ان سفل تراب محل و هو اي محو بسبب المكمل و يدور في الكيل و تدور في
جديد او صفرا في ذلك كما كان في كبره الكبر في الزيادة و انما هو في كبره
هو و زمان هذا

حيث الدوام او صفرا في كثير من الهامة و هو في الزيادة في كثير من الهامة
حيث اذن ان اذن او من حيث و انما هو في كبره الكبر في الزيادة و انما هو في كبره
هو و زمان هذا

هو و زمان هذا
هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

هو و زمان هذا

نقص الكسرة ورم ووجع في شغل الكعبين واما سابع الرطوبين
نقص الكسرة ويكون هو الخ عظام انتهى اي في الخ عظام

فمن من الغيبة أو خفف من إخوانه أو فسد فم كسب أي سعى القصة من أحد الخلق
فمن الخا والعماله العجيب من أي توده
أما من خفف فخرقه واسددها مسدودا بقصبتها الإجابات بعض الخا وأدوا من الخلق
من خفف فخرقه واسددها مسدودا بقصبتها الإجابات بعض الخا وأدوا من الخلق
الغيبه يقال من خفف من إخوانه أو فسد فم كسب أي سعى القصة من أحد الخلق

نکته ای ضمیمه و برشته لا شکو العظام مباحثه فی کتب معتبره خارج نیکه فی استدلال مباحثه
 پنج سبیل نهج بطریق ای و ضرر صلاح لمعاد
 نهج شمی اکابر ای کتب معنی کیده و تفسیر
 انهم حکومت ای فراط لستوفی اصنام نیم و منوم کرند و شکم فایست
 نشانی نشه یعنی کشتن اطراف و دندان استیش یعنی سکنه فاندان
 نهر ای زهر قلاتر ای خلا نهر

توبت القلوب ای فیت
توب آدم ای ازل علیها سب المناوی و نوحا بعد نوح و ابانویه
نوا و یس یعنی مقابر اخصای
فوقیات و توبیق یعنی مشترک و مشترک

فی البتہ یہی کہ بیضج و طبع و ترشیخ قبل نیای لم شیخ اء العلم فاء فواء التواء
من من اكل اللحم لم یطبخ او طبع لم یطبخ
نیا و رلفه فارس یعنی جدت نیاکان یعنی اعداد
طایفه و نایبات نفعی اء نایبات و نسلکات کاست

و جبهه و جنبه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در

و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در

و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در

و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در

و در جبهه که هر یک از آنها در

و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در

و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در

و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در
 و در جبهه که هر یک از آنها در

و در جبهه که هر یک از آنها در



میتوان بعضی سیر و انچه را که فی سبب میگردان
 بگویند و اینها مقدمه اشاده است بر علی القویة ایست و وقت می توان و وقت
 اینها را که می توان از آن شرح دهیم و اینها را که می توان
 بر سر آن می توانیم و اینها را که می توانیم
 می توانیم و اینها را که می توانیم

میتوان بعضی سیر و انچه را که فی سبب میگردان

بگویند و اینها مقدمه اشاده است بر علی القویة ایست و وقت می توان و وقت
 اینها را که می توان از آن شرح دهیم و اینها را که می توان
 بر سر آن می توانیم و اینها را که می توانیم
 می توانیم و اینها را که می توانیم

میتوان بعضی سیر و انچه را که فی سبب میگردان

بگویند و اینها مقدمه اشاده است بر علی القویة ایست و وقت می توان و وقت
 اینها را که می توان از آن شرح دهیم و اینها را که می توان
 بر سر آن می توانیم و اینها را که می توانیم
 می توانیم و اینها را که می توانیم

در نتیجه بعضی سیر و انچه را که فی سبب میگردان
 بگویند و اینها مقدمه اشاده است بر علی القویة ایست و وقت می توان و وقت
 اینها را که می توان از آن شرح دهیم و اینها را که می توان
 بر سر آن می توانیم و اینها را که می توانیم
 می توانیم و اینها را که می توانیم

و اینها را که می توانیم

بگویند و اینها مقدمه اشاده است بر علی القویة ایست و وقت می توان و وقت
 اینها را که می توان از آن شرح دهیم و اینها را که می توان
 بر سر آن می توانیم و اینها را که می توانیم
 می توانیم و اینها را که می توانیم

و اینها را که می توانیم

بگویند و اینها مقدمه اشاده است بر علی القویة ایست و وقت می توان و وقت
 اینها را که می توان از آن شرح دهیم و اینها را که می توان
 بر سر آن می توانیم و اینها را که می توانیم
 می توانیم و اینها را که می توانیم



مجلس شورای ملی
کتابخانه
تفصیلات
کتابخانه

کتابخانه
تفصیلات
کتابخانه

کتابخانه
تفصیلات
کتابخانه

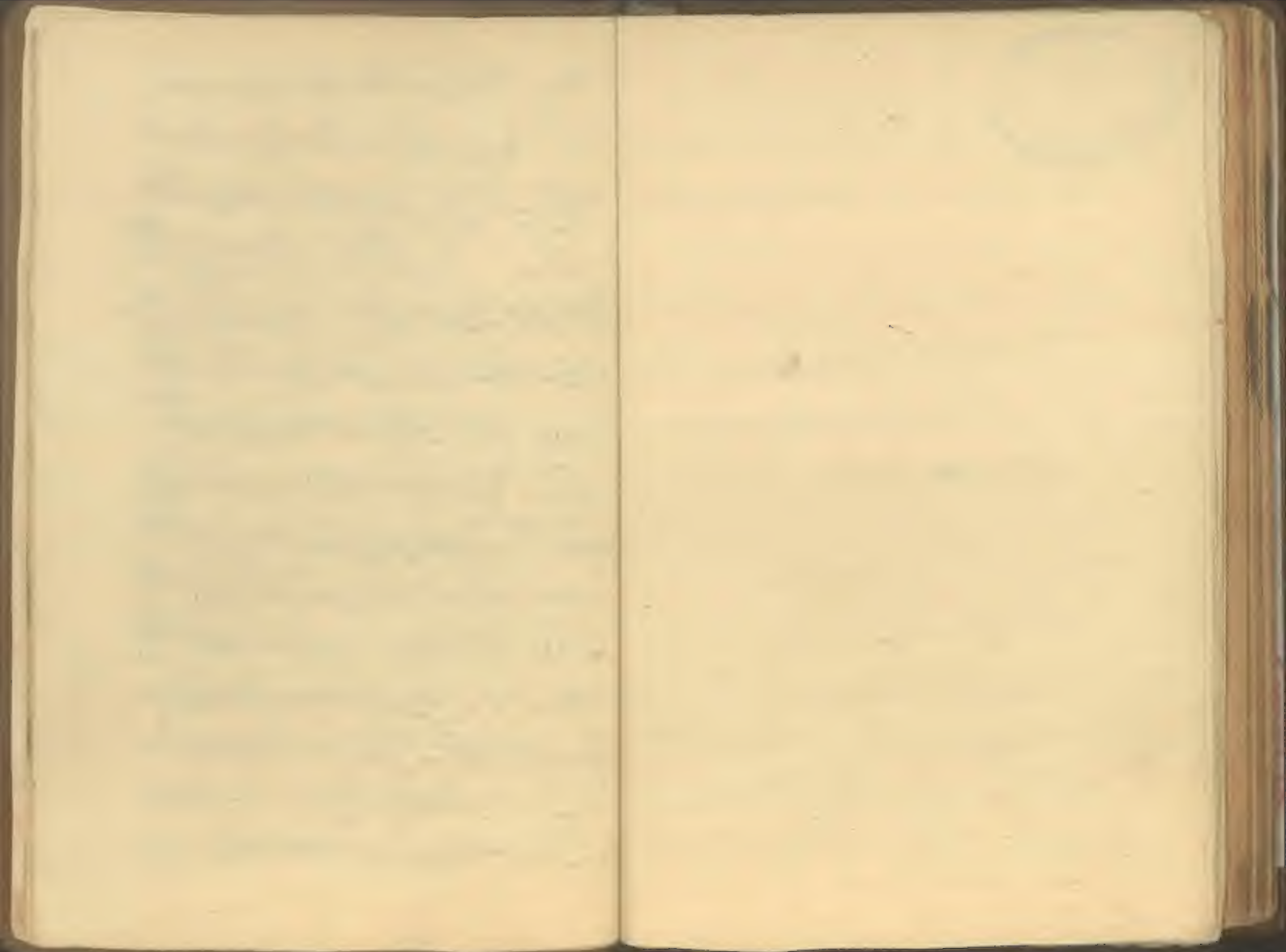
کتابخانه
تفصیلات
کتابخانه

کتابخانه
تفصیلات
کتابخانه

کتابخانه
تفصیلات
کتابخانه

کتابخانه
تفصیلات
کتابخانه





در غفران چشم میزد و بزمی که و شود زاید بخوراند و دفع
نمود چشم را زاید باشد نیست مگر مستحق کند و دست مایه بار
هر صبح یک قاشق جوید بطریح است در حلقه کند و در حلقه
را سود بخش زنگار معده از زایان و روغن کتان یا بنفشه را در
بویاس و جرات معده مفید است خردک خوراکش را میسوزان
مفید است و سوزان برای پیوسته شقاق پاک از ستر به سود کند
برک شود با سرکه که بر کف میسوزاند و با روغن زیتون یا بنفشه
ساک کند برک و خوب و دانه آن را در منزل دو کند و شش
و در شود آب برک ساق میسوزاند در طعام بزمی سهال کند
زخم روده را مفید است اگر با ذغال طوطی میسوزاند و در پیوسته شقاق
کند ساق را بزمی که کوبیده و با آب پیوسته یا شانه بری و آب نمک
سوزنجان با روغن ایمنه و صلایه کرده نیم درم به بنفشه زده بخورد و در
در شب بویاس یکین بخشد نیم شقال از آن باشد و غفران شربتی
ترت زنده برای درد مفصل و بصرش مفید است شربت از کوبیده
قوت ماضی معده و جگر دهد و در حلقه و فواق را یال

برو جوشانده برای سعال کینه و زخم روده نافع است
خرمای جوشیده در شیر درستان بپزند و رنگ چهره ککلیک سازد
صبر اگر آب سبزه شود و چند روزت بر بوی مالند که از معده رستد
و بالا اوده باشد پندارد و سر از ایشان بایه روغن گل در صدف
سریه یا قلع حل کرده روی آن مالند آید شود
آرد بادام شیرین سرخ خشک و خون حل در نافع است خصوصاً اگر بخورد
نست و زعفران بلکه صورت بماند به شود بار روغن بادام و نه بر آن میفرانند
سینه و سرخ با سفید است زیره کوه با سرکه بخورد برای قوا نافع است
کل کاه زبان دم کرده غم از طرفه و نشت طایفه است
تراشته عاج زنی که لیکن نشود هر روز در دم آب جسل با آب سبزه
کرده اگر شبی کمی قاع تر شده عاج آبک شقال نبات مصری ساید به نفع
کند معده و نعل کرده و ابراده این یک شیران میله که بر بوی سبزه
سفید است و چیدافد روغن جوز روغن کن کین برای لیدن اعضا نفع دارد
مفصل بدن چرشته باشد به نفع است

قال مولانا علي بن محمد السجستاني في شرحه من ان كان فاضلاً من قبل اداء ورد في الشعر والحمد لله
 وانه من بدات الحجب وضع انما صوره
 بنده قسطنطيني (كاستيني) يزيد في الماء ويحسن الولد فانه بين يزيد في الولد كذا من ستره
 ان يكثر له وولده كثر اكل السمك
 من عدم الولد فليأكل البيض والكثير منه فانه قد نبتا من ثيابا من عدم الولدان يأكل الخبز المسطح
 قال في اكل الزمان يزيد في الرجل ويحسن الولد من اكل الخبز على البقر طاب اوده وحسن ولده
 تحم اجابة جيد ليو سيرة وضع الجهر وهو ابيض على كماله
 قال في اكل الخبز في خصال الطبيب الكثرة في طيب البعده ويضم الطعام ويزيد في اللحم والسمك
 يتقوى الطهر ويقرب من الله ويعد من السعدان
 قال في اكل البقول فانه فاكهة لا يجمع تقطع وشق من القمح من زبد البجاء طيبا واما
 موز ثمرة من ثمرتين من مدر حركه للبنا ويزيد في الحنطة والبنج والصفرا وكثارة لعل
 من صبيح باحد عشر من زبينة حمراء لم يمرض الا الموت
 البصل (سبار) يطيب اللحم ويزيد بالبنج ويزيد البجاء اذا دخلتم بلاد الكواكب يطيب اللحم ويزيد
 في الحنطة ويزيد في السمكة والدم مقول فبدن لشرب ان يأكل في بطنها واهل من حنطة
 سويقا يزيل ويزيد الدم اذا تسقيت بارها

في حنطة واهل من حنطة واهل من حنطة



